

بازتاب حماسی انتظار در دیوان ابن حسام خوسفی

مسابر امید روی تو از گردش آفر
تاکی مه لقای تو خواهد حیان رسید



چکیده

ابن حسام خوسفی در دورانی که غارتگران بیگانه به تعدی و خونریزی و به استضعاف کشیدن مردم مسلمان ایران می‌پرداختند، با خلق اشعار حماسی خود به نام ائمه اطهار علیهم‌السلام به ویژه امام حسین علیه‌السلام، امام علی علیه‌السلام، امام زین العابدین علیه‌السلام و خصوصاً حضرت مهدی (عج)، فریاد در گلو خفته مردم عصر خود را بازگو می‌کرده است. به علت وفور بیان اعتقادات مذهبی وی، می‌توان اشعارش را مهمترین تجلیگاه منظوم اعتقادی شیعه در ادب فارسی دانست.

در قصاید او که در سه دسته (۱) حماسی (۲) تبلیغی (۳) حماسی - تبلیغی، می‌گنجد «انتظار» از مفاهیم و تعابیر بسیار مهم و محوری است.

محمد بن حسام خوسفی از بزرگترین شاعران و مبلغان مذهب شیعه است که در اوائل قرن نهم در خوسف، یکی از دهستان‌های ولایت قهستان، متولد شد. اجداد او نیا کانش اهل علم و دانش بودند و او علوم و فضائل را از پدرش^۱ آموخت. دوران زندگی او با غلبه تیموریان بر ایران مقارن بود. در این دوره که یکی از سخت‌ترین دوره‌های تاریخ ایران بود، خراسان عرصه تاخت و تاز بر سر قدرت و جنگهای خانمان سوز شاهزادگان تیموری قرار گرفته بود. عامه مردم در آتش فقر و

فاقه می سوختند و مورد انواع شکنجه و قتل و غارت‌های شاهزادگان و امرای تیموری واقع می شدند. بدین جهت ابن حسام خوشفی این شاعر حماسه سرا با وجود داشتن قریحه و نبوغ شگرف شاعرانه از رفتن به دربار پادشاهان تیموری خودداری کرد و از راه استنساخ^۲ قرآن و نیز کشت و زرع روزگار گذرانید. ابن حسام شعر را در راه اشاعه عقیده و مذهب و مبارزه با قدرتهای ظالم و ستمگر و فاسد بیگانه که تمامی ارزشهای دینی را در معرض نابودی قرار داده بودند به کار گرفت. در آن دوره حساس تاریخ که غارتگران بیگانه، استقلال و ملیت و امنیت ایران را در معرض خطر قرار دادند و کوچکترین مخالفت و جنبش را از طرف مردم به شدیدترین وجهی سرکوب می کردند. آنها با وجود قتل عامهای خونین و مکرر و تجاوز به اموال و نوامیس دیگران، ادعای دین داری و عدالت و احسان به زیردستان داشتند. او با سلاح شعر به جنگ با دشمنان شتافت و اولین و بزرگترین حماسه دینی ادب فارسی یعنی خاوران نامه را به وجود آورد.

در این حماسه، فریاد رعد آسای علی علیه السلام در میدان جنگ که لرزه بر پیکر کافران غارتگر سرزمین خاور می افکند، در حقیقت فریاد در گلو خفه شده مردمی است که غرور ملی و ارزشهای دینی خود را لگدکوب دشمنان خونخوار و متجاوز می بینند. ابن حسام با سرودن قصایدی غزا و متین در مدح حضرت علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام و بیان اعتقادات شیعه و انتشار آن در بین مردم، در گسترش آیین تشیع نقش مهمی را بر عهده داشته است.

قصایدی که او در مدح امام حسین علیه السلام و واقعه کربلا و همچنین امام حسن علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام و حضرت مهدی (عج) سروده است در تمامی ادبیات فارسی بی نظیر است.

به علت وفور بیان اعتقادات شیعه در شعر ابن حسام می توان دیوان او را مهمترین تجلی گاه منظوم اعتقادی شیعه در ادب فارسی به حساب آورد.

اولین قصایدی را که دارای ویژگیهای کامل یک اثر حماسی است می توان در دیوان ابن حسام خوشفی یافت. قبل از او شاعران بزرگ شیعه از جمله کسایی مروزی، ناصر خسرو، سنایی، قوامی رازی و دیگران، اشعاری در مدح حضرت علی و دیگر ائمه سروده اند که جنبه روشنگری و تبلیغی دارد؛ یعنی شاعر سعی می کند با آوردن آیات و احادیث و همچنین بیان فضایل آنان، امامت و ولایت آنان را اثبات کند.

قصایدی که ابن حسام در مدح حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام سروده می توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱- قصایدی که دارای تمامی ویژگیها و مختصات آثار حماسی است: این قصاید در بحر متقارب، که

وزن شاهنامه فردوسی و دیگر منظومه‌های حماسی است، سروده شده و موضوع اصلی آنها جنگ و درگیری و توصیف دل‌و‌ریها و قهرمانیهای ممدوح است، شاعر با آوردن تشبیهات و استعارات حماسی و استفاده کردن از لغات و واژه‌های مربوط به آلات و ابزار جنگ، فضایی کاملاً حماسی و جنگی در قصیده خلق کرده است. نمونه‌ای از این قصاید که می‌توان آنها را قصاید ناب حماسی نامید، قصیده‌ای است که در مدح حضرت علی علیه السلام سروده و این چنین آغاز می‌شود:

چو شمشیر در دست حیدر بلرزد	دل اندر درون غضنفر بلرزد
سنان را چو سر بر فرازد به بالا	چو از باد صرصر صنوبر بلرزد
دلور شجاعی که از تاب تیغش	درون شجاعان کشور بلرزد ^۳

۲- قصایدی که هم دارای جنبه حماسی، هم تبلیغی است، اما جنبه‌های حماسی در آن غلبه بیشتری دارد، یعنی شجاعت و قدرت جنگ آوری ممدوح و غلبه بر دشمنان و شکست‌ناپذیری او بیشتر مطرح شده است. این قصاید درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و حضرت مهدی (عج) است.

۳- قصایدی که بیشتر جنبه روشنگری و تبلیغ اعتقادات شیعه را دارد؛ این قصاید درباره امام حسن و امام حسین و امام زین‌العابدین و امام رضا و حضرت زهرا علیها السلام سروده شده است.

ابن حسام شاعری است که همانند فردوسی در مقابل حوادث و رویدادهای منفی سیاسی و اجتماعی عصر خود ناسازگار است و با آن سر ستیز دارد. همین روحیه درگیری و ستیز با سلطه غارتگران بیگانه و اوضاع ناگوار فرهنگی و دینی حاکم بر جامعه موجب شده است که او به طرف حماسه و سرودن شعر حماسی گرایش پیدا کند. بدین جهت در دیوان او در اشعاری که در قوالب مختلف ادبی از جمله قصیده، ترکیب‌بند، ترجیع‌بند و مسقط درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام سروده شده، مجموعاً جنبه حماسی بر جنبه‌های دیگر غلبه دارد.

ابن حسام چندین قصیده غرّاً درباره حضرت مهدی (عج) سروده است که هم از جنبه هنری و ذوقی و خلاقیت شعری و هم از جنبه حماسی و اعتقادی و سیاسی از شاهکارهای بی‌نظیر در شعر و ادب فارسی است.

سعی نویسنده این مقاله آن است که این قصاید را با توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی و دینی قرن نهم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

نگاهی کوتاه به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی ایران در زمان تیموریان

برای این که بتوانیم اهمیت قصایدی که ابن حسام درباره حضرت مهدی (عج) سروده و نقشی که این قصاید در گسترش آیین تشیع در میان مردم و مبارزه با قدرت ظالم و فاسد بیگانه داشته است

بهرتر دریابیم، ناچاریم نگاهی به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی قرن نهم و فراتر از آن قرن هشتم، یعنی زمانی که تیمور گورکان پا به عرصه هستی نهاد بیندازیم.

امیر تیمور گورکان در سال ۷۳۶ هـ. ق. در شهر «کش»^۴ که آن را «شهر سبز» نیز نامیده‌اند، در ماوراءالنهر دیده به جهان گشود. دوران کودکی‌اش را در همان شهر گذراند و در سال ۷۷۱ بر سریر پادشاهی نشست.

ابتدا خوارزم و تمامی شهرهای ماوراءالنهر را به تصرف خود در آورد و سپس در سال ۷۸۲ به ایران لشکر کشید و در مدت یک سال تمامی شهرهای خراسان^۵ را تسخیر کرد.

تیمور طی یورشهای وحشیانه سه ساله، پنج ساله و هفت ساله خود، قسمتهای شمالی، مرکزی و غربی و آذربایجان را نیز به سلطه خود درآورد و در سال ۷۹۸ آذربایجان را به پسرش میران شاه داد و در سال ۷۹۹ شاهرخ میرزا را به حکومت خراسان منسوب کرد.^۶

حمله‌های تیمور به ایران معمولاً با قتل عامهای مردم شهرها و نهب و غارت اموال و اسیرکردن زنان و دختران و کودکان همراه بود.

با وجود حاکمیت ملوک الطوائفی و فقدان یک حکومت مرکزی، مردم قسمتهای مختلف ایران در مقابل تهاجم‌های وحشیانه مقاومت می‌کردند و سر به شورش و طغیان برمی‌داشتند، لیکن تیمور به شدت آنان را سرکوب می‌کرد و شدیدترین مجازات و شکنجه را در حقشان اعمال می‌کرد و در هر شهر بعد از قتل عامهای وحشیانه مردم، از کشته‌ها پشته و از سرها مناره‌ها می‌ساخت.

وقتی محصلان مالیات برای گرفتن مال الامان به شهر اصفهان رفتند، مردم شورش کرده، مأموران مالیات و همچنین سه هزار نفر از لشکریان تیمور را که به شهر رفته بودند شبانه کشتند و تیمور برای انتقام و عبرت دیگران فرمان قتل عام مردم اصفهان را داد.

شرف الدین علی یزدی درباره این جنایت هولناک تیمور در اصفهان می‌نویسد: «روز دیگر چون کیفیت واقعه به سمع مبارک صاحبقرانی رسانیدند، آتش خشم جهان سوزش که - اشد نار الجحیم ابردها - زبانه زدن گرفت و لشکر نصرت شمار را به تسخیر شهر فرمان داد، دلاوران سپاه تیغ انتقام به دست جلالت کشیده، روی قهر به شهر نهادند... و شهر تمام مسخر شد... و یرنیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات سرگشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن تواجیان دیوانی علی حده بنهادند؛ و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمی‌خواستند که به دست خود مباشر قتل شوند، سر از یاساقیان می‌خریدند و می‌سپردند و در اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود، و در اواخر که هرکس حصه خود سپرده بود، یک سر به نیم دینار آمده بود و کس نمی‌خرید و همچنان هرکه را می‌یافتند می‌کشتند و از غوامض حکمت الهی آن که جمعی که در روز از گزند تیغ

بیدریغ امان یافتند، در شب خواسته که بگریزند از قضا برفی نشست و اثر پای ایشان در برف بماند، روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام گذرانیدند - لیقضی الله امرأ کان مفعولاً - و از عدد کشتگان آنچه به قلم در تحت ضبط کتابت و حساب برآمد، به روایت اقل، هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و از آن در مواضع متعدد مناره‌ها ساختند... فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام جلوه‌ای که در آن زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام به تیغ گذاری موسوم است کم اتفاق افتاده باشد»^۷.

و همچنین در تسخیر شهر سبزوار به علت آن که مردم یکی از قلعه‌ها در مقابل او مقاومت کرده بودند، قلعه را بر سر مردم آنجا خراب کرد و دو هزار نفر را اسیر کرده، سپس زنده به وسیله گِل و خشت از آنها مناره‌ها ساخت. «شیخ یحیی خراسانی بر سر نقبچیان ایستادگی نموده، شیب آن را چون لانه زنبور مجوّف ساختند و قلعه به نوعی از هم فروریخت که بیشتر مردم که در آنجا بودند هلاک شدند و شیخ یحیی نیز به زیر دیواری بماند و قریب دو هزار کس را اسیر کرده، زنده بر بالای یکدیگر نهادند و به گل و خشت استوار کرده، مناره‌ها برآوردند تا عالیشان از سطوت قهر آگاهی یافته، خود را به وسیله دیو غرور در چاه ویل و ثبور نیندازند»^۸.

تیمور بعد از ایران به مصر و بغداد و شام نیز لشکرکشی کرد و سپس به بهانه غزو با کفار و گسترش اسلام به هندوستان، گرجستان و روم و مغولستان حمله کرد و بعد از قتل عام مردم، غنائم و گنجینه‌های آن سرزمینها را به سمرقند، مرکز فرمانروایی خود، منتقل کرد و سپس در سال ۸۰۷ در فکر تهیه و تدارک برای جنگ با چین و ختا بود که در شهر اترار بیمار شد و درگذشت^۹.

با آن که تیمور در موقع مرگ فرزند خود پیرمحمدجهانگیر را به جانشینی انتخاب کرد و از اکثر امرا پیمان کتبی گرفت که به او وفادار بمانند، باز بر سر جانشینی او اختلاف افتاد و امیرزاده خلیل السلطان که نبیره او بود^{۱۰} خود را به سمرقند رسانید و بر تخت سلطنت نشست و همین امر موجب شد که بین فرزندان و نوادگان تیمور بر سر سلطنت و تصاحب تخت فرمانروایی او نزاع و درگیری و جنگهای خونین واقع شود.

سرانجام شاهرخ میرزا در سال ۸۰۷ در خراسان به تخت سلطنت نشست و با برادران خود - امیرزاده سلطان حسین، رکن الدین سلیمان شاه، میرزا پیر محمد و دیگران - به جنگ پرداخت و بر آنها غلبه یافت و سپس به قتل برادر خود - امیرزاده سلطان حسین - فرمان داد.

شاهرخ میرزا در سال ۸۱۱ ماوراءالنهر را به تصرف درآورد و فرزندش الغ بیگ را به حکومت آنجا منصوب کرد و سپس قسمتهای دیگر ایران از جمله زابلستان، سیستان، کرمان و جرجان و مازندران و عراق و فارس و آذربایجان را تسخیر کرد. سرانجام وقتی برای جنگ با

میرزا سلطان محمد پسر بایستقر میرزا، نواده خود، از هرات به نواحی مرکزی ایران رفته بود، در شهر ری بیمار شد و در سال ۸۵۰ دار فانی را وداع گفت.^{۱۱} شاهرخ ۴۳ سال حکومت کرد و دائماً مشغول جنگ و نبرد با مدعیان سلطنت بود. بعد از مرگ شاهرخ، جنگ و نزاع بین شاهزادگان بر سر پادشاهی تشدید شد و پسر شاهرخ، میرزا الغ بیگ، بر سریر شاهی نشست، اما فرزندش عبداللطیف با او به مخالفت پرداخت. عبداللطیف طی نبردی خونین بر پدر غلبه یافت و در سال ۸۵۲ دستور داد او را گردن زدند و خودش نیز بعد از شش ماه به قتل رسید و سرش از سقف مدرسه میرزا الغ بیگ آویخته شد.^{۱۲}

بعد از او میرزا ابوالقاسم بابر، پسر بایستقر، بر هرات مستولی شد و با برادرش سلطان محمد جنگید و او را کشت و دستور داد به چشم برادر دیگرش میل آتشین بکشند.^{۱۳} این جنگ و برادر کشی برای رسیدن به تاج و تخت و ثروت و غنائم بی اندازه ای که تیمور در سمرقند پایتخت خود جمع کرده بود، بین شاهزادگان تیمور همچنان تا پایان قرن نهم ادامه یافت. این دوره یکی از سخت ترین ادوار تاریخی ایرانی بود و مردم خراسان در آتش ظلم و بیداد می سوختند. فقر سایه سیاه خود را همه جا گسترده بود و دیو قحطی و وبا و طاعون هزاران نفر را به کام خود می کشید.^{۱۴}

شاهزادگان تیموری ضمن جنگ با یکدیگر به غارت اموال مردم شهرها فرمان می دادند؛ چنان که میرزا الغ بیگ برای انتقام از مردمی که در هرات با یار علی توافق کرده بودند دستور داد لشکریانش آنان را غارت کنند. در حبیب السیر آمده است: «میرزا الغ بیگ در دارالسلطنه هرات نزول اجلال فرمود. امیر بایزید به عرض رسانید که اگر مردم بیرون شهر با یار علی موافقت نمی نمودند او را محاصره این بلده میسر نمی شد و چندان اغوا کرده که به باد خباثش آتش خشم جهانسوز اشتعال یافت. میرزا الغ بیگ حکم فرمود که بیرون شهر را غارت کنند و در اواخر رمضان ۸۵۲ مدت سه شبانه روز به نهب و تاراج اشتغال نموده، جمیع ساکنان و متوطنان بلوکات را برهنه و عریان ساختند، بلکه هرچه اسم شیئی بر آن اطلاق توان کرد در ربوده، به دست بیرحمی آتش بیداد افروختند. گویند در روز عید، فقری که هرچه داشت به باد غارت و تاراج برده بود برهنه و گرسنه پیش اسب میرزا الغ بیگ می دوید و می گفت: ای پادشاه عادل فاضل! خوش عیدی به مسلمانان دادی؛ خدای بر عمر تو برکت کند»^{۱۵}.

و لشکریان میرزا علاءالدوله هنگام حرکت به سوی هرات شهر اندخود و شیرغان را غارت عام کردند و هر جا هرچه یافتند بر بودند.^{۱۶} شاهزادگان تیموری اکثراً شراب خوار و فاسد الاخلاق بودند و علناً دست تعدی به سوی زن و

فرزند امرای خود و عامه مردم دراز می‌کردند.

هنگامی که میرزا الغ بیگ عازم جنگ با پسرش عبداللطیف شد و فرزند دیگر را که میرزا عبدالعزیز نام داشت و بسیار هم او را دوست می‌داشت در شهر قائم مقام خود کرد در آن موقع به او خبر رسید که میرزا عبدالعزیز «مرتکب امور نالایق می‌شود و دست تصرف به عیال و اطفال امرا و رعایا دراز می‌کند و میرزا الغ بیگ این سخن شنیده، تهدیدنامه به پسر فرستاد، اما هیچ فایده نداشت و امرا آغازی طاقتی کرده، نزدیک آن رسید که میرزا الغ بیگ را بگیرند و به میرزا عبداللطیف بسپارند»^{۱۷}. در حالی که مردم پایتخت در شرایط بسیار بد اقتصادی به سر می‌بردند و قحطی به حدی بود که یک خروار گندم به مبلغ «چهار صد دینار کبکی» رسیده بود، شاهزادگان تیموری در همان شهر به عیش و عشرت می‌پرداختند و برای جلب حمایت امرا و دوام پادشاهی خود، دامن دامن زر و جواهر به آنان می‌بخشیدند و وزرای ستمگر و طماع آنان برای دست یافتن به ثروت فراهم آوردن وسایل عیش و نوش و خوشگذرانی شاهزاده‌ها، مردم را مجبور به پرداختن مالیات‌های سرانه سخت و سنگین می‌کردند و آنان که فقیر بودند و نمی‌توانستند مبالغ مطالبه شده را بپردازند، در زیر انواع شکنجه‌های سخت، جان می‌دادند. در تاریخ حبیب‌السیر در این باره آمده است «ابوسعید بعد از بازگشت از سرخس به هرات جهت محبت سیم و زر، مصلحت چنان دید که به رسم سرشمار مبلغی از متوطنان آن دیار بستاند... و در هفتم جمادی‌الاولی، محصلان بنیاد زر گرفتن نمودند و در عرض دو سه روز آنچه مدعا داشتند به حصول پیوست. مقارن آن حال خواجه کلان برکش و خواجه علی امیر خواجه در دیوان میرزا محمود شاه مهر زدند و آن دو وزیر شریر آغاز کفایه کرده، اولاً از محصولات موقوف را به تمام متصرف شدند و ثانیاً آنچه به رسم سرشمار گرفته بودند، هر دیناری را ده دینار جمع نموده، تحصیلات در قلم آوردند و محصلان غلاظ شداد، رعایای بیچاره را گرفته بستند و به تشدید هرچه تمامتر زر طلبیدند و چون سرانجام آن وجه مقدور مردم نبود، دود جانسوز از دودمان‌ها برآمد و نایره جور و تعدی در خاندانها افتاد... و خلقی کثیر در زیر شکنجه کشته شده از سر نقد جان در گذشته و عورات مستورات سر و پا گشاده، موها به باد داده بر سر دیوان شتافتند و به زبان عجز و زاری دادخواهی نمودند»^{۱۸}. کشتار مردم، اخاذی و گرفتن رشوه، تصرف خزائن دولتی و مصادره اموال دیگران در این دوره توسط وزرا و امرای تیموری امری عادی و معمولی بود^{۱۹}.

اوضاع دینی در عصر تیموری

تیمور گورکانی با همه خونخواری و سخت دلی و قتل عامهای وحشیانه و غارت اموال مردم و اسیر کردن زنان و فرزندان آنان مدعی دین‌داری بود و نسبت به سادات و اهل بیت پیغمبر ﷺ اظهار

ارادت و اخلاص می‌کرد. شرف‌الدین علی یزدی - که برای تیمور و پسرش شاهرخ عنوان خلیفه خداوند بر روی زمین ذکر کرده و وجودش را مورد تأییدات الطاف الهی و الهامات غیبی می‌داند - در این باره می‌گوید: «حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقرانی را نسبت با مطلق اهل بیت علیهم‌السلام بوده، اشهر و اظهر از آن است که به شرح محتاج باشد...»^{۲۰}.

تیمور معمولاً در قتل عامهای خود سادات هر کشور را از بقیه مستثنی می‌کرد^{۲۱} و از تخریب و سوزاندن مساجد خودداری می‌ورزید و در سفرهای جنگی به دیدار صوفیان و زاهدان شهرها می‌رفت و بر سر مقابر بعضی از آنان همت طلبیده و از خداوند درخواست نصرت و تأیید می‌کرد. لشکریان خود را از خوردن شراب و ارتکاب مناهمی باز می‌داشت. وقتی در حمله بغداد به او گفتند در این شهر شراب زیاد وجود دارد، دستور داد همه را جمع کردند و به دجله ریختند^{۲۲}.

تیمور که خود را یک مصلح دینی می‌دانست، حمله‌هایش به هندوستان، گرجستان، مغولستان و روم را به بهانه غزو با کفار و خراب کردن بت‌خانه‌های آن‌جا و انتشار شرع مقدس انجام می‌داد. قبل از حمله به دهلی و غارت آن‌جا نماز خواند و از خداوند تقاضای کمک نمود و از قرآن تفأل زد، اما صد هزار هندی را که در لشکرش اسیر بودند برای این که مبادا به لشکر هندیان پیوندند، از دم تیغ گذرانید. در ظفرنامه در این باره آمده است: در همان روز «امیر جهان شاه و دیگر امرا به عرض همایون رسانیدند که از لب سند تا به این منزل، کم و بیش صد هزار هندوی بی‌دین از گبر و بت پرست اسیر گشته‌اند و در معسکر ظفرپناه جمع آمده، مبادا که روز جنگ به اهالی دهلی میلی نمایند و هجوم کرده به ایشان پیوندند [...] بنابراین یرلیغ قضا نفاذ به صدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکریانند به قتل آورند و هرکس که در امثال این امر تأخیر و تهاون روا دارند او را بکشند و زن و بچه‌هایش از آن کس باشد که تقصیر او را به عرض رساند. بر حسب فرموده به روایت اقل صد هزار هندوی بی‌دین را به تیغ جهاد بگذرانیدند و از آن جمله مولانا ناصرالدین عمر که یکی از زمره ارباب عمایم بود. پانزده هندو در خیل داشت و با آن‌که هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز امثال فرمان را هر پانزده را طعمه شمشیر غوا ساخت»^{۲۳}.

و هنگامی که به کشور روم حمله کرد و آن‌جا را تسخیر کرد، چهل هزار نفر از لشکریان ایلدورم بایزید را که با او مخالفت کرده بودند و اکثراً ارمنی بودند دستور داد در چاه‌ها کردند و چاه‌ها را از خاک پر و آنان را زنده به گور کردند. «چون سپاهیان ایلدورم بایزید که در شهر پای مخالفت فشرده بودند و از سر جهل و ظلالت دست جسارت به محاربه و قتال برآورده و بیشتر ارمنی بودند، حکم شد چهار هزار سپاهی بر تومانات قسمت کردند و همه را از برای سیاست، زنده در چاه‌ها کرده به خاک بینباشند تا عبرت دیگر مخالفان بشود»^{۲۴}.

شاهرخ میرزا فرزند تیمور اهل عبادت و به جا آوردن فرائض و نوافل بود و اکثر جمعه‌ها در مسجد جامع حضور می‌یافت و به سادات و خاندان پیغمبر به دیدهٔ احترام می‌نگریست و مرتب برای زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد مقدس می‌رفت.^{۲۵} اما هنگامی که برای جنگ با سلطان محمدابن بایستقر عازم اصفهان شده بود، جمعی از سادات و فضلا را که در سلک هواداران میرزا سلطان محمد در آمده بودند، به یاساق رسانید^{۲۶} و فرزندش بایستقر میرزا که از طرف پدر مدتی متصدی دیوان قضاوت بود بر اثر خوردن شراب زیاد در مجالس کامرانی و عشرت جان باخت^{۲۷}. بعد از او پسرش علاءالدوله که دائماً بساط عیش و نوش گسترده بود «و غیر می‌گلرنگ و استماع آواز دف و چنگ نقشی بر لوح ضمیر نمی‌نگاشت»^{۲۸} به امارت دیوان اعلیٰ منصوب شد.

میرزا عبداللطیف که پدرش الغ بیگ و برادرش را کشت، به تقلید خلفا در روزهای جمعه خطبه می‌خواند و به پیش‌نمازی می‌پرداخت، ولی مخفیانه عده‌ای را که در راه رسیدن به سلطنت او جان‌نثاری کرده بودند گردن زد. «میرزا عبداللطیف بر وجهی که سبق یافت والد ماجد خود را شربت شهادت چشانده و در ایام جمعه به نفس نفیس خویش به قرائت خطبه و امر پیش‌نمازی می‌پرداخت و در رعایت رعیت شرایط اهتمام مرعی داشته، بساط عدل و انصاف مهمد ساخته، اما جمعی از برلاسیان و ترخانیان را مثل امیر محمود تابیوق و سلطان جنید و سلطان یوسف و امیر اسماعیل صوفی ترخان که در ملازمت او جان‌سپاریها کرده بودند در مجلس خاص طلبیده به قتل رساند»^{۲۹}.

پادشاهان تیموری مذهب سنی حنفی داشتند. هرچند این مذهب را مذهب رسمی قرار داده بودند و از آن دفاع می‌کردند، نسبت به مذاهب دیگر تعصبی نشان نمی‌دادند، به امام رضا علیه السلام و دیگر ائمه شیعه اظهار اخلاص و ارادت می‌کردند و بسیار برای زیارت به مشهد مقدس می‌رفتند و سادات و علما و زاهدان و صوفیان را به دیدهٔ احترام می‌نگریستند. شاهرخ قبل از عازم شدن به آذربایجان برای جنگ با قرايوسف، قندیلی که از سه هزار مثقال طلا ساخته شده بود بر سبیل نذر از سقف گبند مرقد امام رضا علیه السلام فرو آویخت.^{۳۰}

در این دوره شیعه اثنی عشری از این فرصت برای تبلیغ مذهب خود استفاده فراوان برد و مبلغان و علمای شیعه با آزادی بیشتری نسبت به دوره‌های قبل به نشر عقاید خود اشتغال داشته، شاعران شیعه در اشعار خود به‌طور فراوان به مدح و ستایش ائمه علیهم السلام می‌پرداختند^{۳۱}. هرچند مبلغان شیعه گاهی از طرف بعضی پادشاهان و امرا مجازات و عقوبت می‌شدند و درگیریهای بین اهل سنت و شیعه پیش می‌آمد، اما این مسائل از تلاش آنان برای گسترش مذهب شیعه در میان مردم چیزی نمی‌کاست و علی‌رغم مخالفتهایی که می‌شد به تدریج اعتقادات شیعه در جامعه رواج بیشتری می‌یافت. دکتر ذبیح‌الله صفا در کتاب خود دربارهٔ اوضاع دینی این دوره چنین می‌گوید: «شیعیان که در

طول قرن نهم بر قوت خود می افزودند گویا همین مایه پیشرفت و نفوذ را کافی نمی دانستند و بر آن بودند که قیام و غلبه‌ای بر اهل سنت نموده، یا حکومت ایران را به دست گیرند و یا رسمیت مذهب خود را مسجل سازند و اگرچه این تندروی شیعه در قرن نهم با غلبه قاطع حنفیان تیموری و ترکمانان به نتیجه‌ای نرسید، لیکن چنان‌که می‌دانیم مقدمه سودمندی گشت برای قیام نهایی و غلبه آنان در آغاز قرن دهم هجری و تبدیل مذهب رسمی ایران از تسنن به تشیع^{۳۲}.

* * *

چنان‌که قبلاً بیان شد در این دوره خراسان میدان تاخت و تاز فرزندان تیمور برای دست یافتن به تخت پادشاهی بود و آنان علاوه بر آن که به مردم شهرها حمله می‌کردند و اموال آنان را به تاراج می‌بردند، مالیاتهای سنگین سرانه نیز وضع کرده بودند و کسانی را که قدرت پرداخت آن را نداشتند، به انواع شکنجه و عذاب دچار می‌کردند؛ بدین جهت دهات و سرزمینهای حاصلخیز به ویرانه‌ای مبدل شد و مردم بر اثر ظلم و ستم غارتگران بیگانه و نداشتن امنیت جانی زن و فرزند خود را ترک کرده و به محلهای دیگر متواری می‌شدند.

بازتاب این وضعیت بد اجتماعی در شعر ابن حسام مشاهده می‌شود او در قصیده‌ای درباره خرابی خوسف می‌گوید:

خراب گشت ز جور فلک خرابه خوسف ، چه گویم آنچه بگویم زیاده زان صدفبار
مقام و مسکن مردم خراب گشت تمام نه خانه ماند و نه صفه و نه درگه و دیوار
چهار دانگ خراب است از آن که من دیدم دو دانگ مانده و تا چون شود به آخر کار^{۳۳}

و در قصیده‌ای دیگر از فقر و تهیدستی خود و هموطنانش که خانه و کاشانه خود را بر اثر ستم و تعدی مأموران مالیات ترک کرده‌اند شکایت می‌کند و خطاب به یکی از بزرگان می‌گوید:

گر به عین مردمی چشمت به مردم ننگرد می‌نماند خوسف را بر صفحه هستی رقم
اکثر ارباب را بین خان و مان پرداخته مانده یابی چند مفلوک و پریشان و دژم
این منم چون کوف بر ویرانه ادبار خویش سر فرو برده چو بوتیمار با چندین الم
می‌زند فصاح چرخم در مقام نوش نیش می‌دهد دهر ستمکارم به جای شهد سم
کاسه خالی، کیسه بی‌زر، خانه بی‌خوان، دل خراب مطبخ من بی‌درمنه خود چه گویم از دلم^{۳۴}

سقوط و انحطاط اخلاقی مردم جامعه از پیامدهای بسیار بد هجوم تاتارها به ایران بود. ابن حسام در یکی از قصایدی که درباره مدح و ستایش حضرت مهدی (عج) سروده و با مقدمه‌ای حزن‌آلود آغاز می‌شود، وضعیت اخلاقی مردم جامعه خود را تجسم کرده است. او از اجرا نشدن

احکام شرع و رواج یافتن رباکاری و شراب‌خواری و زنا و زبیر پا نهاده شدن حقوق دیگران در میان مردم جامعه می‌نالد و غم و اندوه خود را اظهار می‌دارد:

جهان فساد گرفت ای دریغ اهل صلاح	بر آفتاب علو می‌کند شب دی‌جور
چراغ صومعه افروز را ز دود کنشت	نماند صفوت تاب و برفت رونق نور
خطا و زلت و عصیان به غایتی برسید	که زنده رشک برد بر فنای اهل قبور
ربا و خمر و زنا و عقوق و ترک حقوق	حمایت طرف باطل و شهادت زور
کراست منع مناهی به واجبی کردن	اگرچه کردن آن واجب است بر جمهور ^{۳۵}

شاعر از ظلم و بیداد حاکمان تیموری که موجب این همه بدبختی و فساد اخلاق و نابسامانی مردم جامعه او شده‌اند رنج می‌برد و قلبش از خشم و کینه نسبت به آنان آکنده است. هر جنبش و طغیانی علیه آنان به شدت سرکوب می‌شود و او در خود توان مبارزه با آنان را نمی‌بیند. هیچ نجات بخشی نیز به یاری محرومان نمی‌شتابد؛ اما بارقه‌ای امید و قلبش را روشنی می‌بخشد. قهرمانی در پشت پرده غیب است و به زودی خواهد آمد تا ظلم و ستم را نابود کند و عدالت را در جهان بگستراند و او به ناچار در انتظار این قهرمان می‌نشیند؛ زیرا انتظار آمدن او تنها راه مخالفت و شورش علیه غارتگران بیگانه است.

بدین جهت اشعاری درباره حضرت مهدی (عج) می‌سراید. موضوع اصلی این اشعار توصیف دلآوری و شجاعت و قدرت جنگاوری و بیان صحنه‌های جنگ این قهرمان با ظالمان و ستمگران است. این قهرمان در حالی که ردای پیامبر را بر دوش افکنده و شمشیر دو پیکر علی را به دست گرفته، از پشت پرده غیب ظاهر می‌شود و با ظهور او ترس و بیم از دلها رخت بر می‌بندد؛ لشکری از مجاهدان دین به راه می‌افتند؛ فرشتگان مقرب خدا به یاریش می‌آیند و حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آید تا در رکاب او بجنگد. بدین گونه این قهرمان وارد عرصه پیکار می‌شود. دیوان فریب‌کار، ابولهبان سخت‌دل و دجالان منافق زمان که رمز حاکمان و شاهزادگان ستمگر و مدعی دینان سلطه تیموری هستند در برابر او صف آرایی می‌کنند، اما این قهرمان در حالی که ذوالفقار علی علیه السلام را به دست گرفته، مانند شیر به آنان حمله‌ور می‌شود و همه را نابود می‌کند. او هرگز شکست نمی‌خورد و همه قدرتهای دنیا از قیصر روم تا فغفور چین در برابرش به زانو درمی‌آیند:

ایا به ضابطه عدل و داد در عالم	چو جدّ خویش به نام پیامبری مشهور
بپوش درعه جدّ شریف و درع پدر	و فوق جیدک قلند بسیفک المأثور
تو از حجاب برون آی تا برون آیند	به نصرت تو شجاعان دین چو روز نشور
لوای فتح چنان نصب کن که بنماید	نشان آیت نصرت ز رایت منصور

به روز معرکه آید تو را فرشته سپاه
تو را امین ملک بر یمین و میکائیل
بر آن براق همایون رکاب برق شتاب
چو باد صبح گذر کن به بزمگاه چمن
اگر به کین تو دجالیان برآلند
چو بازوی تو شود قهرمان تیغ، شوند

او در این اشعار به واقعه کربلا و شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام اشاره می‌کند و از حضرت مهدی (عج) می‌خواهد که به خونخواهی او قیام کند.

اگرچه خونخواهی امام حسین علیه السلام به وسیله حضرت مهدی (عج) و همچنین جنگها و قهرمانیهای آن حضرت که در این اشعار مطرح می‌شود، اعتقادی مذهبی است اما در پشت سر این قهرمان مذهبی و اعتقادی، شبح و سایه یک قهرمان آرمانی نیز دیده می‌شود؛ همان قهرمانی که در قرن چهارم در شاهنامه به صورت رستم و در قرن نهم در خاوران‌نامه به صورت حضرت علی علیه السلام نمودار می‌شود.

چنان‌که می‌دانیم بعد از حمله مسلمانان به ایران، چهار قرن ایران تحت سلطه حکومت عربی بنی‌امیه و بنی‌عباس قرار گرفت. در این مدت مردم ایران انواع خواری و مذلت را تحمل کردند و غرور ملی آنان لگدکوب شد؛ بنابراین در ناخودآگاه جمعی مردم، قهرمانی آرمانی شکل گرفت که شکست‌ناپذیر است و تن به اسارت بیگانه نمی‌دهد.

در روزگار ابن‌حسام نیز که مهاجمان تاتار آبرو و اعتبار قوم ایرانی را در معرض خطر قرار می‌دهند، همان قهرمان آرمانی قرن چهارم ظاهر می‌شود؛ اما نه به شکل و نام قهرمان ملی بلکه به شکل و نام قهرمان مذهبی: علی علیه السلام این هر دو از جهت آرمانگرایی شاعر و منجی‌طلبی او یکی هستند؛ رستم با مهاجمان سرزمین توران می‌جنگد و حضرت علی علیه السلام با کفار غارتگر سرزمین خاور که سمبل و رمز مهاجمان تیموری هستند. هر دو قهرمان شکست‌ناپذیرند و تن به اسارت و خواری نمی‌دهند. در خاوران‌نامه جنگ و پیکار حضرت علی علیه السلام با کفار سرزمین خاور زمانی آغاز می‌شود که خیمه‌گاه او توسط لشکریان خاور غارت می‌شود و او برای مبارزه با ستم و تعدی آنان به پا می‌خیزد:

چو باز آمدم سوی ینگاه خویش
ز مال خود این‌جا ندیدم نشان
نمودند بر مال من پردلی
کسی بازوی خویشان رنجه کرد
به آیین و آرایش و راه خویش
نه این باشد آیین گردنکشان
نیند آگه از دست و تیغ علی
که با شیرنر پنجه در پنجه کرد

ندانم، کسی چون برد مال من
بدین کینه اکنون میان بسته‌ام
دل‌پر شتاب است و سر پر ز جنگ
چو فردا درآید خور از کوهسار
نمی‌ترسد از زخم کوپال من؟!
در سود پیش از زیان بسته‌ام
دگر در میانه نباشد درنگ
من و خاوران و سر ذوالفقار^{۳۷}

در خاوران‌نامه، حضرت علی علیه السلام تجسم خشم شاعر برای ستیز و پیکار با قدرتهای ظالم و غارتگر عصر اوست.

در یکی از صحنه‌های جنگ، شمشیر حضرت علی علیه السلام شکسته می‌شود و او با دست خالی درحالی که نعره‌های رعدآسایش لرزه بر پیکر دلاوران می‌افکند، مانند شیر خشمگین به آنان حمله می‌کند و بسیاری را به خاک و خون می‌کشد و لشکر خاوران را شکست می‌دهد:

میان سپاهش در آن گرد و میغ
به بازوی خنجر کش ذوالفقار
چو از دسته بشکست شمشیر شیر
به سرینجه آهنین چون پلنگ
به کردار شاهین که از شاخ سرو
گرفتی کمرگاه مردان کین
زدی مرد را بر سواری دگر
به دست اندر از دسته بشکست تیغ
کجا تیغ دیگر بود پایدار؟!
رها کرد سر آب را سوی زیر
که بر عزم زور آورد روز جنگ
به سر پنجه اندر ریاید تذرو
ربودی به آسانی از پشت زین
بمنداختی نامداری دگر^{۳۸}

در اشعاری که شاعر درباره حضرت مهدی (عج) سروده است نیز سایه این قهرمان آرمانی که به علت سلطه و غلبه گرایشهای دینی و مذهبی بر گرایشهای ملی و نژادی در این دوره به شکل حضرت علی علیه السلام یا قهرمانی دینی در خاوران‌نامه ظاهر شده، مشاهده می‌شود؛ همان قهرمانی که رمز و سمبل آرزوی شاعر برای قهر و غلبه بر تیموریان بیدادگر و همه قدرتهای بیدادگر تاریخ بشر است. درحقیقت در این اشعار، بین واقعیت و آرمان و یا اعتقاد مذهبی و حماسه، رابطه و پیوند برقرار می‌شود. بنابراین وقتی شاعر از حضرت مهدی (عج) می‌خواهد که ظهور کند و به انتقام و خونخواهی امام حسین علیه السلام شمشیر بکشد، اگرچه این خونخواهی اعتقادی مذهبی است، اما در ذهن او امام حسین علیه السلام سمبل و رمز همه کسانی است که بر اثر ستم و ظلم فرزندان تیمور و یا قتل عامهای وحشیانه خود تیمور، مظلومانه کشته شده‌اند و هیچ‌کس جرأت و توان پیاختستن برای انتقام و خونخواهی آنان را نداشته است:

هرشب فلک ز مضجع جدّ شهید تو
عطفی آل یافته بر دامن کبود
آن‌کو قبای جدّ تو همرنگ آل کرد
فرداش درکشند به پیراهن کبود

در چشم خون فشان فلک کحل عین کن

بر اهل شام دعوی خون حسین علیه السلام کن^{۳۹}

یکی دیگر از مسائلی که در این اشعار مطرح می‌شود این است که در زمان ظهور این قهرمان، هیبت او آن چنان است که هیچ قدر تمندی بر ضعیف نمی‌تواند ظلم و ستم روا دارد و عدالتی فراگیر بر همه جا گسترده می‌شود؛ آن چنان که میش در کنار گرگ، گور در کنار شیر و کبک در کنار باز، بدون هیچ‌گونه ترسی از تعدی و ستم، با آرامش زندگی می‌کنند.

چنان‌که در اوضاع و احوال اجتماعی این دوره دیده شد، شاهزادگان تیموری با تقسیم غنائم و ثروتهای بی‌اندازه‌ای که تیمور در سمرقند، پایتخت خود، جمع کرده بود، به عیش و نوش و شراب‌خواری می‌پرداختند و اکثر مردم در فقر و تهیدستی به سر می‌بردند و در حالی که قحطی در هرات هزاران نفر را به کام مرگ می‌فرستاد، آنان دامن دامن زر و جواهر به امرای خود می‌بخشیدند تا در نزاعها و درگیریهایی که بر سر تخت و تاج وجود داشت، حامی آنان باشند. مردم فقیر را مجبور به پرداخت انواع مالیاتهای سنگین می‌کردند و بسیاری از تهیدستان که توانایی پرداخت این مالیاتها را نداشتند، در زیر شکنجه آنان جان می‌دادند. غارت اموال مردم شهرها، تعدی به عرض و آبروی آنان، مصادره اموال و گرفتن رشوه، حتی توسط بعضی وزراء، و کشتار افراد بی‌گناه، برای شاهزادگان و امرای آنان در این دوره امری عادی بود.

خشم و انزجار شاعر نسبت به این فجایع و عدم توانایی او برای تغییر و یا عصیان و شورش علیه چنین جامعه‌ای موجب می‌شود که او به توصیف یک جامعه آرمانی عادلانه پردازد و این آرمان با اعتقادی مذهبی درهم بیامیزد و واکنش منفی و عصیانگرانه شاعر را علیه حوادث و رویدادهای سیاسی و اجتماعی عصرش ظاهر کند.

سیاست عدل‌کامل او رای خلق و خلق‌راعی است به ضبط شامل نهیب‌گرگ از درون جان‌غنم برآرد
 نه شیربرگور و گرگ‌برمیش و باز بر کبک و سگ بر آهو به روز عدلش مجال یابد که دست زور و ستم برآرد^{۴۰}
 ظهور مهدی قسام که چون سلیماناش مسخرند به رغبت و حوش و جن و طیور
 به دور او نتواند که پنجه بگشاید نه شیر شرز به آهو نه باز بر زرزور^{۴۱}
 به‌طور کلی در اشعاری که ابن‌حسام درباره مدح و ستایش حضرت مهدی (عج) سروده است جنبه حماسی بر جنبه‌های دیگر غلبه دارد و شاعر با آوردن تشبیهات و استعارات رزمی و اغراق و غلو و آفریدن تصویرهای ذهنی مربوط به ابزار و ادوات جنگ، از جمله شمشیر، نیزه، خنجر، شیپور و اسب و طبل، خواننده را در فضایی کاملاً حماسی قرار می‌دهد. بیشترین توصیفات و صور ذهنی و خیالی این اشعار مربوط به شمشیر دو سر و اژدها مانند حضرت مهدی (عج) است.

پی‌نوشتها

- ۱- تریتهای پدرخساک مرا خوشبوی کرد
خساک خوش بر خوابگاه تربت بابای من
دیوان، ص ۱۰۵
- تذکر: نگارنده در سال ۱۳۶۴ از پایان‌نامه دکترای خود با عنوان «تصحیح انتقادی دیوان ابن حسام خوسفی» به‌راهنمایی دانشمند محترم جناب آقای دکتر سید جعفر شهیدی - دفاع کرد؛ لیکن تاکنون به چاپ نرسیده، از این رو در نوشتن مقاله حاضر از نسخه چاپی که به کوشش روان‌شاد احمد احمدی بیرجندی و آقای محمدتقی سالک طبع شده استفاده شده است.
- ۲- کار من خط کلام است و ز بیکاری من
چرخ را با من سرگشته سر پیکار است
دیوان، ص ۵۵۵
- ۳- ابن حسام خوسفی، دیوان: ص ۱۷۲.
- ۴- میر خواند: تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۳۹۴.
- ۵- معین‌الدین نظری: منتخب التواریخ معینی، ص ۳۰۶.
- ۶- همان: ص ۳۶۹.
- ۷- شرف‌الدین علی یزدی: ظفرنامه، ج ۱ ص ۳۱۳ و ۳۱۴.
- ۸- همان: ص ۲۶۳.
- ۹- معین‌الدین نظری: منتخب التواریخ معینی، ص ۴۰۶.
- ۱۰- میر خواند: روضة الصفا، ج ۶، ص ۱۱۲۴.
- ۱۱- همان: ص ۱۱۷۲.
- ۱۲- همان: ص ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲.
- ۱۳- همان: ج ۴، ص ۴۶.
- ۱۴- در حبیب السیر آمده است: «در این سال در بلده و بلوک هرات بلیه وبا و طاعون طغیان کرده، بسیاری از خلایق روی به عالم آخرت آوردند و شدت آن حال بر مرتبه‌ای بود که در یک روز ده‌هزار کس در شهر و بیرون شهر فوت شدند.» ج ۳، ص ۶۲۱.
- ۱۵- همان: ج ۴، ص ۲۹.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- همان: ج ۴، ص ۳۳.
- ۱۸- خواند میر: همان، ج ۴، ص ۶۴.
- ۱۹- همان: ج ۳ ص ۵۹۸، ۵۹۹، ج ۴، ص ۴۱.
- ۲۰- شرف‌الدین علی یزدی، همان: ج ۱، ص ۱۴۶.
- ۲۱- میر خواند: همان، ج ۶، ص ۱۰۴۸.
- ۲۲- شرف‌الدین علی یزدی: همان، ج ۱، ص ۴۵۷.
- ۲۳- معین‌الدین نظری: منتخب التواریخ معینی، ص ۳۸۶.
- ۲۴- شرف‌الدین علی یزدی: همان، ج ۲، ص ۷۲.

- ۲۵- همان: ص ۱۹۶.
- ۲۶- خواند میر: همان، ج ۳، ص ۶۱۵.
- ۲۷- همان: ج ۳، ص ۶۳۵.
- ۲۸- همان: ج ۶، ص ۱۱۶۵.
- ۲۹- همان: ج ۴، ص ۱۹.
- ۳۰- همان: ج ۳، ص ۴۲.
- ۳۱- همان: ج ۶، ص ۱۱۵۴.
- ۳۲- ذبیح‌الله صفا: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، ص ۵۵ و ۵۶.
- ۳۳- ابن حسام خوسفی، دیوان: ص ۲۹۲.
- ۳۴- همان: ص ۲۸۵.
- ۳۵- همان: ص ۲۳۷.
- ۳۶- همان: ص ۲۳۸.
- ۳۷- نسخه عکس خاوران‌نامه، ج ۱، ص ۸۳.
- ۳۸- همان.
- ۳۹- ابن حسام خوسفی، دیوان: ص ۳۸۰.
- ۴۰- همان: ص ۱۵۵.
- ۴۱- همان: ص ۲۳۸.

منابع

- ابن حسام خوسفی: خاوران‌نامه، نسخه عکسی مربوط به کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید بهشتی.
- ابن حسام خوسفی: دیوان، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی - محمّد تقی سالکد، انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان خراسان.
- خواند میر: حبیب السبوی، کتابخانه خیام، ۱۳۳۳ شمسی، ج ۳ و ۴.
- شرف‌الدین علی یزدی: ظفرنامه، به تصحیح و اهتمام محمّد عباسی، ج ۱ و ۲، امیرکبیر، ۱۳۳۶ شمسی.
- صفا، ذبیح‌الله: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- میر خواند: روضة الصفا، تهذیب و تلخیص از دکتر عباس زریاب، ج ۶.
- نظری، معین‌الدین: منتخب التواریخ، تصحیح ژان اوبن، کتابروشی خیام، ۱۳۳۶ خورشیدی.